علل بی‌نشان ماندن قبر فاطمه(س)

فاطمه(س) بر اساس آموزه‌های قرآنی، جزو اهل بیت پیامبر(ص) است که دارای عصمت بوده و از سوی خداوند تبارک و تعالی از هرگونه پلیدی پاک شده است. جایگاه فاطمه در آیات قرآن و روایات نبوی(ص) وعلوی(ع) بسیار بلند و بی‌نظیر است؛ اما با این همه هیچ‌گونه نشانی از قبر ایشان نیست، در حالی که اصحاب معمولی پیامبر(ص) دارای نام و نشان هستند. نویسنده در این مطلب دنبال چرایی این بی‌نشانگی آن نشان ارجمند الهی است.

■ خلیل آقاخانی

با آنکه حضرت فاطمه(س) در میان زنان عصر پیامبر(ص) برجسته و از نوادر دهر بوده و هست، اما هیچ نشانی از آن صاحب نشان پیشگاه خدا و پیامبر(ص)، در مدینه نیست و هیچ کسی قبر ایشان را نمی‌شناسد.

سوال اساسی این است که چه اتفاقاتی رخ داده که قبر هر صحابی و زن پیامبر(ص) مشخص و معلوم است، اما هیچ نشانی از قبر آن حضرت(س) وجود ندارد؟

اگر حضرت فاطمه(س) از اهل بیت پیامبر(ص) و از کسانی است که مودت او واجب الهی و شرعی بر امت است، چه شده که هیچ کسی از قبر او اطلاعی ندارد تا با رفتن به زیارت قبر ایشان دست‌کم آبی بر آتش اشتیاق خود نسبت به آن بانو بریزد.

خداوند در آیه ۲۳ سوره شوری دوستی و مودت نسبت به فاطمه(س) را پاداش رسالت محمد(ص) و حق آن حضرت برعهده مومنان دانسته است و توضیح داده که این مودت زمینه برخورداری از آمرزش الهی و پاداش مضاعف برای مومنان خواهد بود؛ چرا که مراد از «من یقترف حسنةً» به قرینه ذکر آن پس از «الا المودةً فی القربی» همانا مومنان دوستدار عترت است و مقصود از «نزد له فیها حسنا» طبق نظر عده‌ای از مفسران افزایش پاداش الهی نسبت به کسانی است که اهل بیت عصمت و طهارت(ع) و از جمله فاطمه(س) را دوست داشته و نسبت به ایشان مودت می‌ورزند. (مجمع البیان، ج ۹ -۱۰، ص ۴۳-۴۴؛ الکشاف، ج ۴، ص ۲۲۱؛ المیزان، ج ۱۸، ص ۴۶ و ۴۸)

اما چه پیش آمده که هیچ اطلاعی از مهم‌ترین شخصیت از خاندان پیامبر(ص) و این کوثر الهی نیست و هیچ کس از قبر ایشان اطلاعی ندارد.

علت مخفی ماندن قبر فاطمه(س)

گزارش‌های تاریخی حقیقتی را بیان می‌کند که حقانیت مظلومیت اهل بیت(ع) و غصب حقوق ایشان از جمله حق امامت و خلافت پس از رسول‌الله(ص) از جمله آنهاست. در لحظاتی که پیکر پیامبر(ص) دفن می‌شد، عملا نیز توصیه او درباره ولایت علی(ع) - که مسیر حرکت سیاسی جامعه اسلامی را تبیین می‌کرد - دفن می‌شد. پیامبر(ص) با ظرافتی که تنها از او باید انتظار داشت، علی(ع) را «ولی مومنان» معرفی کرد، نه «ولی مسلمین» و این واقعیت را تصریح کرد که کسانی که تسلیم شرایط سیاسی شده و اسلام آورده‌اند و اینک مسلمان نامیده می‌شوند، ولایت او را نخواهند پذیرفت. ولی از کسانی که به پیامبری پیامبر ایمان آورده و ولایت پیامبر را پذیرفته‌اند، انتظار می‌رود که پذیرای ولایت علی(ع) باشند.

پس از ماجرای سقیفه، فاطمه(س) پرچم مبارزه را بر دوش کشید و در این راه رنج‌های بسیار برد که آسیب بدنی و سقط جنین از جمله آنهاست. او به سبب فشارهای مضاعف تنها مدتی اندک زنده ماند و سپس جان به جان آفرین تسلیم کرد.

او در روزهای آخر عمرش و در پاسخ به ام‌سلمه که حال او را جویا شد، صراحتا اعلام کرد:

محزون فقدان رسول خدا و مغموم غصب حق وصی اوست. (مناقب آل ابی طالب، جلد ۲، صفحه ۴۹- جامع الاخبار، صفحه ۹۱)

در فرصتی دیگر فاطمه (س) شبیه به همین اظهارات را به طور مبسوط و گسترده‌تر با زنان مدینه که به عیادت او رفته بودند، در میان گذاشت و گفت: «صبح کردم به خدا، بیزار از دنیای شما و خشمگین از مردهای شما ... وای بر اینان! چرا این منصب [جانشینی رسول خدا (ص)] را از فراز پایه‌های محکم و تزلزل ناپذیر رسالت و نبوت و وحی برکندند و از کسی که بر امر دنیا و دینشان آگاه‌تر و کار آمدتر بود را گرفتند؟ ...

اینان از ابوالحسن چه‌مشکلی در دل داشتند؟

... سوگند به خدا اگر زمام مرکب حکومت که رسول خدا به او سپرده بود، در دست او باز می‌گذاشتند و از او دفاع و پیروی می‌کردند، به خوبی این مرکب را مهار می‌کرد ... به راستی که اگر چنین کرده بودند درهای برکت آسمان و زمین به روی آنان گشوده می‌شد. اما ... (منابع اهل سنت: بلاغات النساء، صفحه ۱۹- شرح نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۱۶، صفحه ۲۳۴ و ... منابع شیعه: معانی الاخبار، صفحه ۳۵۴- کشف الغمه، جلد ۱، صفحه ۴۹۲- احتجاج، جلد۱، صفحه ۱۰۸)

شیوه اعتراض فاطمه (س) برای تمام تاریخ

فاطمه (س) که از هر فرصتی برای هشدار مردم زمان خود استفاده کرده بود و آنها، یا هشدار او را نادیده گرفته بودند و یا آن را نفهمیده بودند، اینک در اندیشه مردمی بود که در آینده خواهند آمدو برای آنها چه می‌توان کرد؟ آنها را چگونه می‌توان هشیار نمود؟ چگونه با آنها می‌توان سخن گفت؟ چگونه می‌توان به آنها خبر داد که پس از پیامبر (ص)، پیام او قربانی دسیسه اشرافیت و جاه طلبی نخبگان سیاسی و فرصت طلبی آنها که اسلام را برای خود می‌خواستند و جهل و ساده اندیشی مردم شده است؟ چگونه می‌توان صدای اعتراض خود را به گوش تاریخ رسانید؟ راستی فاطمه (س) چه وسیله‌ای در اختیار داشت تا با آن اعتراض خود را به گوش خلقها و نسل‌ها و عصرها برساند؟ او حتی از حق گریستن در سوگ پیام و پیامبر نیز محروم شده بود.

از میان صفحات تاریخ، صدای اعتراض فاطمه(س) رادر میان وصیتی کوتاه می‌توان شنید: «بسم الله الرحمن الرحیم؛ این است آنچه فاطمه دختر رسول خدا بدان وصیت می‌کند. وصیت می‌کند در حالی که شهادت می‌دهد به یگانگی خداوند یکتا و رسالت بنده او محمد و گواهی می‌دهد که بهشت حق است، دوزخ حق است و قیامت بی تردید فرا خواهد رسید و خداوند کسانی را که در گورهایند، زنده خواهد کرد.

علی! منم فاطمه! دختر محمد که خدا مرا به همسری تو درآورد تا در دنیا و آخرت برای تو باشم. تو در انجام کارهای من سزاوارتر از دیگرانی. مرا شبانه حنوط کن، غسل ده و کفن کن و بر من نماز بخوان و شبانه مرا دفن کن و کسی را خبر مکن. تو را به خدا می‌سپارم. به فرزندانم تا روز قیامت سلام می‌رسانم.» (منابع شیعه: بحارالانوار، جلد ۴۳، صفحه ۲۱۴- بیت الاحزان، صفحه ۱۸ و ... فرازهائی از وصایای صدیقه طاهره (س)، به انحاء گوناگون در منابع اهل سنت ذکر گردیده است، به عنوان نمونه، تعدادی از منابع معتبر اهل سنت که به مساله تدفین شبانه آن حضرت اشاره می‌کنند، عبارتند از: صحیح بخاری، جلد ۵، باب غزوه خیبر، صفحه ۱۳۹ (چاپ سلطان عبدالحمید)- صحیح مسلم، باب «قول النبی لا نورث»، حدیث ۱۷۵۹- طبقات ابن سعد، جلد ۸، صفحه ۲۹ و ۳۰- التنبیه و الاشراف، جلد ۱ صفحه ۱۰۶- سیر اعلام النبلاء، جلد ۲، صفحه ۱۲۷ و ۱۲۸- اسد الغابهٔ، جلد ۳، صفحه ۳۹۸- سنن بیهقی، جلد ۴، صفحه ۲۹ و ۳۱- استیعاب، جلد ۲ صفحه ۱۱۴- خلاصه وفاء الوفاء، جلد۱، صفحه ۲۵۹)

*** اگر حضرت فاطمه(س) از اهل بیت پیامبر(ص) و از کسانی است که مودت او واجب الهی و شرعی بر امت است، چه شده که هیچ کسی از قبر او اطلاعی ندارد تا با رفتن به زیارت قبر ایشان دست‌کم آبی بر آتش اشتیاق خود نسبت به آن بانو بریزد.**

پیام فاطمه به تاریخ

فاطمه سفارش کرده بود که پیکرش مخفیانه به خاک سپرده شود. اختفای محل دفن پیکر فاطمه (س) در حقیقت پیام او به تاریخ بود. پیامی به بشریت مسلمان برای همیشه تاریخ. هنگامی این پیام می‌توانست به همه نسلها و عصرها در عرصه تاریخ برسد که پیکر فاطمه (س) مخفیانه به خاک سپرده شده باشد تا مردم نشانی قبر گمشده او را در داستان زندگی اندوهبار و اعتراض دائمی او به ارتجاع و استبداد جست‌وجو کنند و بتوانند از این پنجره نگاهی نو به تاریخ

*** اختفای محل دفن پیکر فاطمه (س) در حقیقت پیام او به تاریخ بود. پیامی به بشریت مسلمان برای همیشه تاریخ. هنگامی این پیام می‌توانست به همه نسلها و عصرها در عرصه تاریخ برسد که پیکر فاطمه (س) مخفیانه به خاک سپرده شده باشد تا مردم نشانی قبر گمشده او را در داستان زندگی اندوهبار و اعتراض دائمی او به ارتجاع و استبداد جست‌وجو کنند.**

***

اسلام و سرنوشت بشریت مسلمان داشته باشند.

براساس دیدگاه مشهور علمای شیعه و سنی، امام علی (ع) طبق وصیت خود فاطمه زهرا (س) او را شبانه و پنهانی به خاک سپرد و بجز شمار اندکی از یاران نزدیک، کسان دیگری در تشییع جنازه وی حضور نداشتند. گزارشهای معتبر تاریخی نشان می‌دهد که مسلمانان و اصحاب نامی پیامبر (ص) تمایل زیادی برای شرکت در نماز و تشییع جناز ه زهرا (س) داشتند، ولی امام علی (ع) بنا به وصیت دخت گرامی پیامبر (ص) از این کار ممانعت ورزید.

از جمله براساس گزارش منابع حدیثی اهل سنت، امام علی (ع) خلیفه اول را نیز برای اقامه نماز بر پیکر فاطمه (س) و شرکت در مراسم تشییع وی با خبر نساخت و در پاسخ به اعتراض آنان گفت که خواست خود فاطمه (س) چنین بوده است.

تشییع و دفن شبانه و پنهانی دختر پیامبر (ص) اعتراض خاموش و رسای آن بانوی گرامی به جریان حاکم و توده‌های همراه آنان بود و حقانیت و مشروعیت دینی آنان را شدیدا به چالش کشید.

سند مظلومیت و حقانیت اهل بیت (ع)

سبب پنهان ساختن و پنهان ماندن قبر فاطمه(س) و اصرار مستمر امامان شیعه (ع) بر آن نیز دقیقا در همین راستا قابل ارزیابی و تحلیل است. قبر بی‌نشان فاطمه (س) سند جاودانه و خدشه ناپذیری است که از یک سو حقانیت و مظلومیت فاطمه (س)، علی (ع) و فرزندان آنان و از سوی دیگر ستمگری و عدم مشروعیت جریان مقابل آنان را برای همیشه تاریخ با صدای خاموش و در عین حال بسیار رسا فریاد می‌کند. با این تفاوت که چنین سندی هرگز در گذر ایام از حافظه تاریخ پاک نمی‌شود و کارایی خود را از دست نمی‌دهد.حادثه دفن شبانه فاطمه (س) و جلوگیری از شرکت بسیاری از مردم و یاران پیامبر (ص) در آن، ممکن بود به گونه‌ای توجیه شده و دلایل دیگری برای آن تراشیده شود، چنانکه این توجیهات در لابلای برخی منابع و کتابها دیده می‌شود. همچنین می‌توانست به مرور زمان از متن کتابها حذف و به فراموشی سپرده شده و یا به اشکال گوناگون از ورود آن به حوزه معرفت جمعی و آگاهی عمومی مسلمانان جلوگیری شود. مطالعه و بررسی تاریخ اسلام به خوبی نشان می‌دهد که چنین اقداماتی صورت گرفته است، اما بی نشان بودن قبر فاطمه (س) را چه می‌توان کرد؟ مگر می‌شود به دروغ قبری برای وی ساخت؟ مگر می‌توان بی‌نشانی و گم‌گشتگی قبر او را از بین برد؟! این مساله همواره می‌تواند یک مسلمان آگاه را به چون و چرا واداشته و این پرسش را پدید آورد که پس از رحلت پیامبر اسلام (ص) چه حادثه‌ای رخ داد که دختر رسول خدا (ص) به شدت از برخی اصحاب پیامبر (ص) و توده‌های همراه آنان رنجیده خاطر و رویگردان شد، به گونه‌ای که حاضر نشد آنان حتی در تشییع جنازه وی هم شرکت کنند؟ چرا امام علی (ع) همه آثار قبر وی را از بین برد؟ چرا در دوره‌های بعد قبر وی را برملا نکردند؟ و چراهای دیگری که پاسخ به آنها بسیاری از حقایق مکتوم تاریخ را برملا می‌سازد.

تکلیف گرایی و انتظار تشکّر از دیگران

■ آیت الله روح الله قرهی

تقوا؛ اساس بندگی پروردگار عالم

در باب بندگی، پروردگار عالم، انسان را با کرامت و بزرگواری خودش، کریم کرد:«وَ لَقَدْ کَرَّمْنا بَنِی آدَمَ»[1] و نمی‌توانیم کریم شویم، إلّا به تقوا: «لَا کَرَمَ کالتَّقْوَی»[2].

لذا اگر انسان بفهمداساس برای بندگی پروردگار عالم، همین تقواست؛ آن‌وقت است که دیگر همه مطالب برای متّقی معلوم می‌شود. طوری که بیان فرمودند: «ذلِکَ الْکتابُ لا رَیْبَ فیهِ هُدیً لِلْمُتَّقین»[3]، «ذلِکَ»، تمام آنچه که در کتاب از اسرار هست، برای متّقی معلوم می‌شود و به واسطه این تقوا، هدایت پیدا می‌کند

لذا وقتی این حال برای انسان پیش آمد، می‌فهمد که اگر حتّی عالم را هم (به صورت ظاهر) بخواهد در تسخیر در بیاورد، راهش تقواست و انسان به هیچ جایی نمی‌تواند برسد إلّا به تقوا.

خشنودی از مدح شدن در نزد دیگران و دوری از عقل و حکمت!

آن‌وقت است که باید دنبال مطالبی باشد که اوّلاً درک تقوا و ثانیاً مراقبه است که اگر این‌طور شد، دیگر برنده است و پروردگار عالم هم به قدری به انسان، لطف دارد که آنچه که به نام تکلیف بما هو تکلیف، برای انسان قرار داده می‌شود، همه اینها عامل رشد خود بشر می‌شود و یکی از همین تکالیف، مراقبه است.

چون وقتی انسان، مراقبه کند؛ دیگر حتّی لحظه‌ای غفلت او را فرا نمی‌گیرد و به تعبیر اولیاء الهی تقوا در درون او، تجلّی پیدا می‌کند. طوری که انسان عاقل چون مراقب است و خودش می‌داند قضیّه چیست، حتّی مدح را هم نمی‌پسندد.

امیرالمؤمنین(ع) فرمودند: «أیّها النّاسُ، اعلَموا أنّهُ لیسَ بعاقِلٍ مَنِ انزَعَجَ مِن قَولِ الزُّورِ فیهِ و لا بحَکیمٍ مَن رَضِیَ بثَناءِ الجاهِلِ علَیهِ»[4]،ای مردم! بدانید و آگاه باشید: کسی که از سخن ناحقّ و دروغی که در مورد خودش گفته می‌شود، خوشش بیاید، عاقل نیست.

چون چنین کسی در باب مراقبه، مواظب است. گاهی خود نفس، ما را مدح می‌کند، نه دیگری! مهم این است. مدح دو حال دارد، یک حال این است که دیگران ما را مدح می‌کنند و خطر دارد. یک حال هم این است که نفسمان، ما را مدح می‌کند. اینکه اولیاء مدام از مراقبه می‌گویند، به همین خاطر است. نفس چه می‌گوید؟ می‌گوید: الحمدلله اهل نماز هستی! الحمدلله اهل روزه هستی! الحمدلله اهل کار خیر هستی! الحمدلله دست دیگران را گرفتی! الحمدلله تا حالا، خدمات خیلی خوبی داشتی! و ...؛ یعنی با این الحمدلله گفتن، ما را فریب می‌دهد. لذا این، سخن ناحقّ است که اگر انسان، این مدح نفس را بپذیرد، معلوم است دیگر عاقل نیست، « أنّهُ لیسَ بعاقِلٍ».

بعد هم حضرت فرمودند: «و لا بحَکیمٍ مَن رَضِیَ بثَناءِ الجاهِلِ علَیهِ»، معلوم است کسی که به ثنای جاهل، دل خوش باشد؛ خردمند نیست و از حکمت بویی نبرده است و کدام جهلی بالاتر از نفس دون است؟!

لذا اینکه اولیاء خدا هیچ موقع از خودشان راضی نبودند (منظور، از خود راضی بودن نیست، یعنی از عملشان راضی نبودند)، برای این بود که می‌ترسیدند یک لحظه نفس دون، ثنای آنها را کند. تا عملی را انجام می‌دادند، بلافاصله می‌گفتند: اوّلاً معلوم نیست که این عمل، به سرانجام برسد. ثانیاً معلوم نیست پروردگار عالم آن را پذیرفته باشد؛ چون اصل این است که او بپذیرد.

مورد اوّل که در مورد به سرانجام نرسیدن عمل بود؛ یعنی امکان دارد بعداز این، نعوذبالله گناهی کنم و این عمل را از بین ببرم. کما اینکه در باب ذکر هم پیامبر(ص) فرمودند: هر لااله‌إلّاالله که می‌گویید، یک درختی برای خود در بهشت، غرس می‌کنید؛ گفتند: یا رسول‌الله! چقدر عالی است! حضرت فرمودند: امّا چقدر سخت! چون اگر گناه کنید، گناه شما، حکم آتش را دارد و یک‌باره همه آن باغی را که درست کردید، آتش می‌زند!

لذا اولیاء می‌ترسند و می‌گویند: اوّلاً معلوم نیست که آخر عمل به کجا می‌رسد. ثانیاً می‌گویند: از کجا بدانم پروردگار عالم آن را قبول کرده است. اینکه خودم از عمل خودم خوشم بیاید، مهم نیست. اینکه دیگران از من تعریف و تمجید کنند و به من بارک‌الله بگویند و صدآفرین به من بدهند، به درد نمی‌خورد.

هر کس تو را مدح کند، سر تو را بریده!

اولیاء خدا فرمودند: جاهل‌ترین جهّال، نفس امّاره است. لذا کسی که به خودش، عملش، فعلش و ... راضی است، معلوم است که به جاهل‌ترین جهّال؛ یعنی نفس دون، تن داده است.

برای همین است که امیرالمؤمنین(ع) فرمودند: «مَن مَدَحَکَ فَقَد ذَبَحَکَ»(۵)، هر کس تو را مدح کرد، بدان که سر تو را بریده است. اگر هم نفس دون، انسان را مدح کند، دیگر تمام است.

کد اساسی مراقبه

پس اگر بخواهیم مراقبه کنیم، اوّل قضیّه، این است که اجازه ندهیم نفس حرکت کند.یعنی حالا که پروردگار عالم از باب اعجازش، هم تقوا و هم فجور را در ما قرار داده:«فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا»(۶)، نگذاریم نفس دون ما را به فجور بیندازد. یکی از راه‌های آن هم همین است که انسان فکر نکند کسی شده است. هر کس، ولو به لحظه‌ای تصوّر کند، کسی شده است، همان لحظه، لحظه سقوط اوست! لذا این جمله را در روز چند بار برای خودتان تکرار کنید، اگر با تأمّل تکرار کنید، برنده‌اید.

***شهرت برای اولیاء خدا، به عنوان یک گرفتاری است و می‌گویند: ابتلاء بزرگ است، خدا ما را مبتلا کرده است و إلّا آنها دوست دارند همان ناآشنا باشند.می‌گویند: بالاترین ابتلاء اولیاء این است که مشهورشان کنند. خودشان این طور می‌فرمایند که ما بدبخت می‌شویم. تا حالا باید مواظب می‌بودیم که این همه اعمال را خراب نکنیم، حالا باید مواظب باشیم که نکند این شهرت باعث شود ما گرفتار شویم و وقتی مدح می‌کنند، نفس دون وسوسه‌مان کند، لذا این هم یک بلای دیگر است.**

***

نفس دون همین حال را برای انسان ایجاد می‌کند که تو تصوّر کنی کسی شده‌ای! لذا اساس مراقبه، در مراقبه از نفس است که اجازه ندهیم نفس، ما را از خودراضی بار بیاورد.

توقع تشکر نداشتن

آن‌وقت اگر این‌طور شود، چه؟ اگر خیر انجام دهد، چه؟ اگر همه کارهای او خوب بود، چه؟ بالاخره بشر، یک تشویقی می‌خواهد. کار خوب در انسان، فرح و شادی می‌آورد و این، عیبی ندارد. روایت هم گاهی بیان می‌فرمایند که انسان باید از کار خوب، خوشش بیاید و از کار بد، بدش بیاید. حتّی وقتی نعوذبالله عمل زشتی انجام داد و بعد از آن، خودش از خودش متنفّر شود، نشانه ایمان اوست. چون بعد از عمل، شیطان دیگر کار خود را انجام داده و او را فریب داده، لذا کنار می‌رود، امّا آن کسی که هنوز به تعبیر روایات، قسیّ‌القلب نشده، حالش، حال عجیبی است و از خودش بدش می‌آید و با خودش دعوا دارد و می‌گوید: خاک بر سرت! این چه عمل زشتی بود که انجام دادی؟! آیا تو هم آدم هستی و ...؟! لذا اولیاء خدا می‌گویند: این، نشانه لطف خدا به اوست.

پس انسان از عمل خوب خوشش می‌آید، حالا باید چه کار کند؟! چون شما از طرفی می‌گویید: اگر از عمل خوب خوشت آمد، شاید نفس دون تو باشد که دارد تو را مدح می‌کند، فریب می‌دهد و غافل می‌کند که دیگر مراقبه نداشته باشی و می‌خواهد تو را ذبح کند؛ پس چه کار کند؟!

اولیاء الهی یک نسخه دادند، می‌گویند: در کارهای نیک، همه را تکلیف بدان. یعنی تکلیف، این نیست که انسان، فقط نماز بخواند و روزه بگیرد و بگوید: من چون نماز می‌خوانم و روزه می‌گیرم، تکلیفم را انجام دادم. حتّی اگر به دیگران کمک می‌کند، این را تکلیف الهی بداند و بگوید: من تکلیفم را انجام دادم و هنری نکردم. پروردگار عالم به من مرحمت کرد و مطلبی را به من داد، امّا از آن طرف هم بیان فرمود: نشانه‌های متّقین عالم، این است که انفاق می‌کنند؛ پس من هم که انفاق کردم، تکلیف خودم را انجام دادم. چون من عبد خدا هستم و بناست بین فجور و تقوا، تقوا را برگزینم و متّقی شوم.

پس اگر فلان عمل را انجام دادم و دست کسی را گرفتم، تکلیفم بوده و هنری نکردم. اگر این دید را داشته باشیم، دیگر این مطلب انسان را قلقلک نمی‌دهد که تو هم کار خوب بلد هستی و .... لذا باید بگوید: تو خیلی هنر نکردی! فقط تکلیفت را انجام دادی! اگر این‌طور باشد دیگر منتظر نیستی که هم نفست و هم آن کسی که برایش کاری انجام دادی، از تو تشکّر کنند.

اگر از همسرت تشکّر نکنی، شکر خدایت هم پذیرفته نیست!

البته بیان فرمودند: ما در قبال نعمتی که به ما داده می‌شود، باید تشکّر کنیم، حضرت علی‌بن‌موسی‌الرّضا(ع) فرمودند: «مَن لَم یَشکُرِ المُنعِمَ مِنَ المَخلوقینَ لَم یَشکُرِ اللهَ عَزّ و جلّ»[7]. آن کسی که از شخصی که باعث شده نعمتی به او داده شود، تشکّر نکند؛ از پروردگار عالم هم تشکّر نکرده است! لذا نباید بگوییم: وظیفه‌اش بوده که به من کمک کرده، بلکه باید از او تشکّر کنیم. وقتی به من خدمت‌رسانی کرده، قرض داده و ... باید تشکّر کنم و صحیح نیست که بگویم: داشته و داده، بلکه باید قدردان او باشم.

لذا وقتی کسی دست شما را گرفته و یا وقتی در مسافرت بودید، از خانه شما نگهداری کرده و ...، باید از او تشکّر کنید. حتّی از همسرتان هم وقتی که غذا پخته، تشکّر کنید و نگویید: وظیفه‌اش است! او که خانه بوده، مگر می‌خواست چه کار کند؟! طلبکار نباش، تشکّر کن. اگر کسی در خانه، از همسر و دخترش که غذا پختند و یا پسرش که رفته نان خریده و آورده و ...، تشکّر نکند؛ (این، از باب تشویق نیست، بلکه از باب تکلیف است) تشکّرش از خدا هم پذیرفته نخواهد بود.

دید تکلیفی داشتن به اعمال و عدم انتظار برای تشکّر!

پس ببینید این تشکّر در قبال خوبی‌های دیگران چقدر مهم است. امّا از آن طرف هم اگر کسی منتظر تشکّر بود، در حقیقت معلوم می‌شود احساس تکلیف نکرده است.

لذا سعی کنیم زیرک باشیم:«المؤمن کیّس».به طور مثال شما خواهر گرامی!

***اگر بخواهیم مراقبه کنیم، اوّل قضیّه، این است که اجازه ندهیم نفس دون، ما را به فجور بیندازد. یکی از راه‌های آن هم این است که انسان فکر نکند کسی شده است. هر کس، ولو به لحظه‌ای تصوّر کندکسی شده است، همان لحظه، لحظه سقوط اوست! نفس دون همین حال را برای انسان ایجاد می‌کند که تو تصوّر کنی کسی شده‌ای! لذا اساس مراقبه، در مراقبه از نفس است که اجازه ندهیم نفس، ما را از خودراضی بار بیاورد.**

***

وقتی غذا درست می‌کنی، درست است که از روی عشق و محبّتت به فرزندان و همسرت است، امّا یک طور دیگر بگو، بگو: خدایا! من از باب تکلیف انجام می‌دهم. یعنی وقتی من در خانه هستم و گرسنه‌ای به خانه می‌آید، تکلیف خودم می‌دانم که او را سیر کنم و نیاز به تشکّر آنها ندارم.

البته آنها باید تشکّر بکنند،امّا شما منتظر تشکّر آنها نباشید و بگوئید: تکلیف است.

اگر این مطلب که با دید تکلیفی به همه کارها نگاه کنیم، در وجود همه ما ملکه شد؛ معلوم است که تا نفس، ما را قلقلک داد که ببین! تو چقدر کارهای خوب می‌کنی؛ عقلمان می‌گوید: من تکلیفم را انجام دادم و خیلی هنر نکردم - این، خودش نسخه است -

پس این نگرش را که اولیاء خدا فرمودند، باید در زندگی خود پیاده کنیم و به تعبیر امروزی‌ها با این عینک نگاه کنیم. آن‌وقت یکی از خصایص آن، این می‌شود که انسان، آرامش می‌گیرد. چون وقتی بدانم تکلیفم را انجام دادم، آرام می‌شوم. امّا اگر احساس توقّع کنم که چرا فلانی این‌طور نکرد، حتّی در بین خانواده هم دعوا می‌کنم و طلبکار می‌شوم. ولی اگر بگوید: من تکلیفم را انجام دادم، دیگر فریب نفس را نمی‌خورد. آن‌وقت است که عقل بما هو عقل به وجود می‌آید.

ده خصلت برای کامل شدن عقل مسلمان

حضرت علی‌بن‌موسی‌الرضا(ع) می‌فرمایند: «لَا یَتِمّ عَقْلُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ حَتّی تَکُونَ فِیهِ عَشْرُ خِصَالٍ»(۸).فرمودند: عقل شخص مسلمان تمام نیست، إلّا بهٔ اینکه ده خصلت در او باشد. یعنی ده خصلت، تکمیل‌کننده عقل است:

۱.«الْخَیْرُ مِنْهُ مَأْمُولٌ» فقط امید به خیر از او داشته باشند.

یعنی مؤمن اصلاً تکلیف خودش می‌داند که خیّر باشد. خیّر بودن، فقط به پول نیست، یعنی مدام خیر برسانی، با حرفت یکی را آرام کنی. یا وقتی خدای ناکرده زن و شوهری اختلاف دارند، مشکل آنها را حل کنی و .... لذا از مؤمن و مسلم حقیقی باید امید خیر داشت و هیچ موقع برای کسی، شرّ نداشته باشند. بلکه وجودشان خیر باشد، خیرمطلق.

مؤمن و مسلمان حقیقی این گونه است، وجودش خیر می‌شود. راه می‌رود، خیر است. می‌نشیند، خیر است. طوری نیست که اگر به یک جایی وارد شود، بترسند و بگویند: وامصیبتا! باز هم آمد، او وقتی در مجلسی می‌آید، یک شرّی به پا می‌کند. بلکه همیشه امید به خیر از او برود.

خیلی درد است که کسی در یک جایی وارد شود و تن بعضی‌ها به لرزه بیفتد و مدام ذکر بگویند که خدایا! شرّ او، یک موقع ما را نگیرد، نکند او دوباره شروع کند و فتنه و شرّی را درست کند و دومرتبه بخواهد حرف و حدیثی به وجود بیاورد.

۲.«وَ الشَّرّ مِنْهُ مَأْمُونٌ» اصلاً از او شرّی نیاید. تا ببینند فلانی آمد، بگویند: الحمدلله فلانی آمد،اگر شرّی هم هست، عامل می‌شود آن شرّ بخوابد و از بین برود. لذا او بدی ندارد. مردم از بدی او، در امان هستند. می‌دانند این، آدم خوبی است.

۳.«یَسْتَکْثِرُ قَلِیلَ الْخَیْرِ مِنْ غَیْرِهِ».وقتی خیر کمی به او می‌رسد،زیاد بشمرد و نگوید: وظیفه‌اش بود. این‌طور نباشد که وقتی پدر و مادرت کمکت می‌کنند، طلبکار باشی، ادامه‌اش را هم بخواهی، تازه دنبالشان هم بروی و بگویی: ادامه‌اش چه شد؟!

لذا انسان باید مواظب باشد، ولو کم هم برایش کار کردند،زیاد بدانند و بگوید: دستتان درد نکند، خیلی عالی است. این خصوصیت مؤمن و مسلمان است. اینها مراقبه می‌خواهد و تا مراقبه نباشد، اینها نیست. اگر انسان اینها را تکلیف بداند، حالش، این طور می‌شود. بداند الان تکلیف من این است که این کار را انجام دهم، لذا تا کمک کردند، کمک آنها را خیلی زیاد می‌دانم و می‌گویم: دستتان درد نکند.

۴.«وَ یَسْتَقِلّ کَثِیرَ الْخَیْرِ مِنْ نَفْسِهِ» اگر خودش یک کار خیر انجام داد، ولو زیاد بود، بگوید: کم است.

۵. «لَا یَسْأَمُ مِنْ طَلَبِ الْحَوَائِجِ إِلَیْهِ»،وقتی از او درخواستی کردند، یعنی در مقابل حوائج دیگران، ناراحت نمی‌شود.

۶. «وَ لَا یَمَلّ مِنْ طَلَبِ الْعِلْمِ طُولَ دَهْرِهِ» خصوصیت دیگر مؤمن و مسلمان و عاقل حقیقی و اهل مراقبه، این است که نسبت به علم خسته نمی‌شود. نسبت به چیزهای دیگر شاید خسته شود، امّا نسبت به علم، خسته نمی‌شود و برای خودش تکلیف می‌داند. لذا برایش ملالت نمی‌آورد و در طول عمر، دائم دنبال علم است.

۷.«الْفَقْرُ فِی اللهِ أَحَبّ إِلَیْهِ مِنَ الْغِنَی» اگر خدا برایش فقر را رقم زد، می‌گوید: چون خدا خواسته، این فقر برایم محبوب‌تر از غنی بودن است.

اولیاء توضیح دادند و می‌گویند: یعنی خودش تلاشش را می‌کند و جلو می‌رود، نه اینکه تلاش نکند و در خانه بنشیند که از بالا بیاید، این‌طور نیست، تلاش می‌کند امّا به هرچه خدا خواست راضی است. می‌گوید: تکلیف من این بود که این کار را انجام بدهم، مابقی‌اش را به پروردگار عالم می‌سپارم.

۸.«وَ الذُّلّ فِی اللهِ أَحَبّ إِلَیْهِ مِنَ الْعِزّ فِی عَدُوِّهِ» اینکه حضرت بیان فرموده به نظر می‌آید برای مسئولین ماست، چون می‌فرماید:ذلیل شدن در درگاه پروردگار عالم برایش خیلی شیرین‌تر از این است که پیش دشمنش عزیز شود.

یعنی کسی که می‌گوید: «الاسلام یعلو و لا یعلی علیه» (این یک شعار بسیار مهم است)، هیچ موقع دنبال این نیست که کاری انجام دهد تا دشمن از او راضی شود. خدا گواه است هر موقع عزّت را هم خواستیم، از دشمن هیچ کاری برنیامد. یک مثال بزنم. آقا به‌صراحت بیان فرمودند: ما به غزه و فلسطین کمک می‌کنیم. هیچ ابایی هم نداریم. آنها هم هیچ غلطی نتوانستند بکنند. امّا اگر مثلا می‌گفتند: بطور پنهانی به آنها کمک کنید، مطمئنا مطلبی پیش می‌آمد. امّا هر موقع محکم ایستادیم، آنها عقب نشستند. هر موقع ما عقب نشستیم، آنها جلو می‌آیند.

این یک قاعده است: هر موقع شما در مقابل دشمن دین، محکم ایستادید، آنها عقب می‌نشینند. خدا شاهد است از این قاعده، هیچ کسی نمی‌تواند فرار کند. هر موقع شما عقب ایستادید، آنها محکم می‌آیند.

۹.«وَ الْحُمُولُ أَشْهَی إِلَیْهِ مِنَ الشُّهْرَةِ» گمنامی را بخواهد تا شهرت.

شهرت برای اولیاء خدا، به عنوان یک گرفتاری است و می‌گویند: ابتلاء بزرگ است، خدا ما را مبتلا کرده است و إلّا آنها دوست دارند همان ناآشنا باشند. فکر می‌کنید آیت‌الله بهجت؛ آیت‌الله بهاءالدّینی، آیت‌الله خوشوقت و ... دوست داشتند معروف باشند؟! خدا گواه است خیر. اگر می‌خواستند این‌طور باشند که اصلاً عبد الهی نبودند. عبد الهی می‌خواهد خودش باشد و خدای خودش. خلوت خودش و خدا.

می‌گویند: بالاترین ابتلاء اولیاء این است که مشهورشان کنند. خودشان این طور می‌فرمایند که ما بدبخت می‌شویم. تا حالا باید مواظب می‌بودیم که این همه اعمال را خراب نکنیم، حالا باید مواظب باشیم که نکند این شهرت باعث شود ما گرفتار شویم و وقتی مدح می‌کنند، نفس دون وسوسه‌مان کند، لذا این هم یک بلای دیگر است.

۱۰.«ثُمّ قَالَ: الْعَاشِرَةُ وَ مَا الْعَاشِرَةُ» حضرت فرمودند: امّا دهم و کدام دهم؟ حضرت که این طور فرمودند، سکوت کردند، فردی به ثامن‌الحجج عرضه داشت: « مَا هِیَ» آقا این دهمین مورد چیست که شما گفتید دهمی، امّا کدام دهم؟! «قَالَ لَا یَرَی أَحَداً إِلّا قَالَ هُوَ خَیْرٌ مِنّی وَ أَتْقَی» حضرت فرمودند: اینکه تا دیگری را می‌بیند، بگوید: این، بهتر از من وبا تقوا تر از من است.

۱.إسراء/ ۷۰.
۲. نهج‌البلاغه، حکمت ۱۱۳.
۳. بقره/ ۲